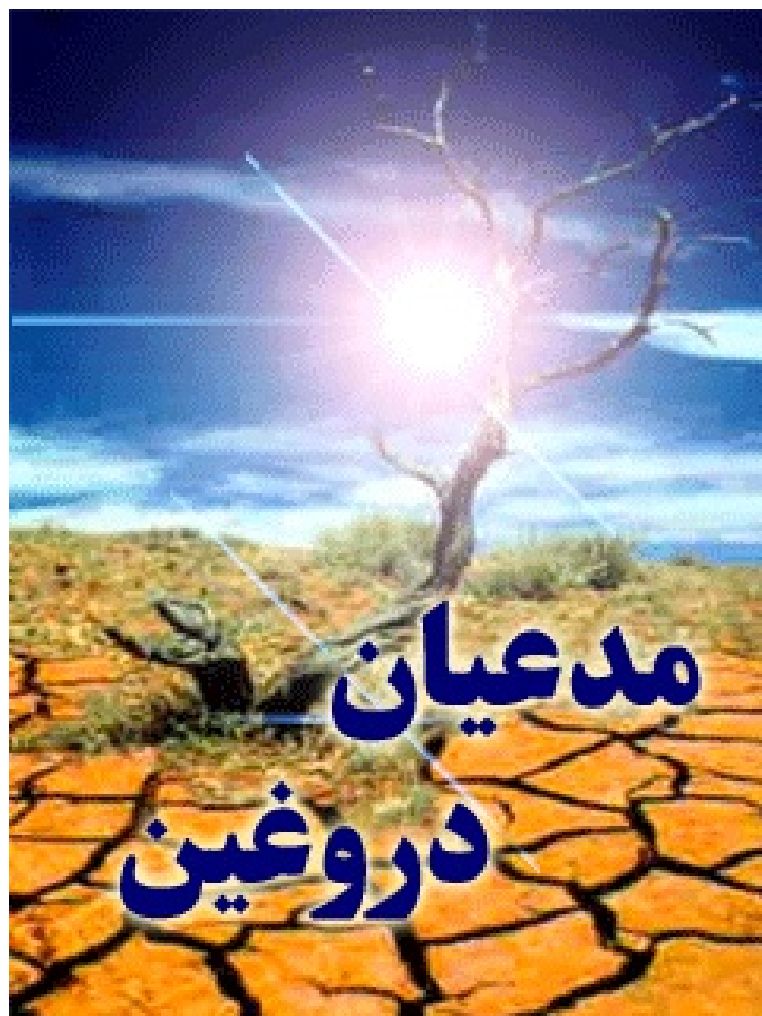


سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدعیان دروغین

نویسنده:

مجتبی الساده

ناشر چاپی:

مجله موعود

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مدعیان دروغین
۶	مشخصات مقاله
۶	مقدمه
۶	سه گروه مدعی مهدویت
۶	اشاره
۷	گروه اول
۸	گروه دوم
۹	گروه سوم
۱۱	شماری دیگر از این دروغ پردازان
۱۲	ادعای مهدویت و آمدن آن حضرت چیست؟
۱۲	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مدعیان دروغین

مشخصات مقاله

شماره کتابشناسی ملی: ایران عنوان و نام پدیدآور: مدعیان دروغین / مجتبی الساده مترجم: سید شاهپور حسینی، ۱۳۵۷ منشأ مقاله: مجله موعود، ش ۸۹، تیر ۱۳۸۷: ص ۱۶ - ۲۰، ش ۹۸، فروردین ۱۳۸۸: ص ۴۷ - ۵۰، ش ۸۸، خرداد ۱۳۸۸: ص ۴۲ - ۴۵ توصیفگر: (م ح م د) بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق توصیفگر: Mu ha mma d ibn Hasan, Imam توصیفگر: مهدویت توصیفگر: امامت توصیفگر: تحریف توصیفگر: دروغ گویی توصیفگر: مراجع تقلید توصیفگر: کشورهای اسلامی

مقدمه

برگرفته از آثار آیه الله سید محمد کاظم قزوینی * * * * سخن از امام مهدی علیه السلام و اعتقاد به وجود گرانبایه او مساله جدید یا پدیده نو ظهوری نیست بلکه ریشه قرآن دارد و سابقه تاریخی آن به عصر رسالت باز می گردد. این اندیشه پویا و عقیده راسخ از زمان پیامبر و امامان نور علیهم السلام تاکنون همواره در جامعه اسلامی ثابت و استوار بوده است. در آغاز کتاب برخی از آیات قرآن را که به وجود گرانبایه حضرت مهدی علیه السلام تاویل و تفسیر گردیده است به همراه نویدهایی از پیامبر و امامان نور علیهم السلام آوردیم و روشن شد که این آیات و روایات از ظهور مهدی نجات بخش در واپسین حرکت تاریخ و آینده جهان سخن می گوید و با صراحت از شکوه و اقتدار و جایگاه والا- و بی نظیر او پیام می دهد به گونه ای که در تاریخ اسلام هیچ شخصیتی از نظر اقتدار و شکوه و برخورداری از امکانات و حاکمیت بر کرده زمین پس از ظهور همانند او یافت نمی شود. این واقعیت بخاطر انبوه روایاتی که در مورد آن حضرت و ابعاد شخصیت والا و ظهور و نقش بی نظیر اصلاحی او آمده است به گونه ای در جامعه اسلامی مشهور و معروف شده بود که هیچ کس جرات و جسارت انکار آن را نداشت و مساله مهدویت برای جامعه اسلامی، یک مساله قرآنی و روایی و شناخته شده و قطعی بخاطر استواری این واقعیت عقیدتی و دینی در جامعه اسلامی بود که در تاریخ اسلام، از یک سو با شخصیتهایی روبرو می شویم که طرفداران افراطی آنان برای پیشرفت دنیوی و سیاست خویش آنان را به عنوان مهدی نجات بخش مطرح ساختند و از دگر سو با عناصری آشنا می شویم که بر اثر انگیزه های جاه طلبانه، وسوسه قدرت و شهرت و دنیاطلبی، به دروغ ادعای مهدویت نموده و خود را همان مهدی نجات بخشی که قرآن و روایات نوید آمدن او را داده است معرفی کردند. شمار اینها طبق برخی آمارها به ۵۰ نفر رسیده است و نکته در خور یادآوری در رابطه با این مدعیان دروغین این است که اینها به اعتبار بر چهار دسته قابل تقسیم اند: ۱- گروهی از اینان از نظر نسب هویت، هدف و مذهب ناشناخته اند. ۲- گروهی با کارهای جنون آمیز خوی خود را از نظرها ساقط کردند. ۳- برخی نام و نشان و دعوت و پیروانشان از صفحه روزگار به گونه ای محو شده است که نشانی از آنها نیست. ۴- و برخی نیز مرده اند اما نام و یادی از آنان هست که ما، در این بخش نظری گذرا به زندگی و عملکرد دجال گرانه شماری از آنان که در تاریخ بدین عنوان شهرت یافته اند خواهیم افکند.

سه گروه مدعی مهدویت

اشاره

برگرفته از آثار آیه الله سید محمد کاظم قزوینی

گروه اول

کسانی که در تاریخ بدین عنوان شهرت یافته اند به اعتباری بر سه گروه قابل تقسیم اند: ۱- کسانی که دیگران روی انگیزه های خاصی، آنان را «مهدی» نجات بخش خواندند. ۲- کسانی که به انگیزه جاه طلبی و قدرت خواهی چنین ادعای دروغینی نمودند. ۳- کسانی که طبق نقشه استعمار و به اشاره بیدادگران، به چنین دجالگری و فریب دست یازیدند و بیشرمانه خود را مهدی نجات بخش، معرفی کردند. از تاریخ این واقعیت دریافت می گردد که برخی از کسانی که مهدویت بدانان نسبت داده شده است، نه از سوی خود آنان سرچشمه گرفته و نه خود بدان ادعا راضی بودند، بلکه یاران و پیروان آنان چنین عنوانی را به آنها داده و این اندیشه را در آن روزگاران در میان گروههایی و در مراکزی گسترش دادند. البته بجا بود که خود آنان چنین ادعاهای دروغین و نسبت های نادرست را بشدت نفی کنند. اما روشن نیست که چرا خود آنان در برابر این عنوان ساختگی، فریاد اعتراض بلند نکردند و پیروان آنان کوشیدند تا برخی علائم و نشانه های حضرت مهدی علیه السلام را که در انبوه روایات آمده است به چهره ها تطبیق و تفسیر نمایند. برای نمونه از این گروه می توان بدین چهره ها اشاره کرد: ۱- محمد حنفیه در روایاتی که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مورد امام عصر علیه السلام رسیده است از جمله این روایت است که می فرماید: «ان المهدی اسمہ اسمی...» یعنی: مهدی نجات بخش، همان من است. یاران و پیروان «مختار» با چنگ انداختن به این روایت پیامبر، «محمد حنفیه» را مهدی نجات بخش عنوان دادند و روایت را بدو منطبق ساختند. با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در دهها روایت، نشانه های دیگری را برای آن حضرت برشمرده است که جز خود آن گرامی، همه فاقد آن نشانه ها و علائمند. به قول شاعر عرب باید به آنان گفت: «قل للذی یدعی فی العلم فلسفۃ حفظت شیئا و غابت عنک اشیا» به آن عنصر گزافه گو که در قلمرو دانش، ادعای ژرف نگری می کند و می پندارد همه چیز را می فهمد، بگو! تو چیزی را حفظ کرده ای اما چیزهایی از نظرت غایب شده است و آنها را نمی دانی. ۲- زید، فرزند امام سجاد در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: «ان المهدی من ولد الحسین و انه یخرج بالسیف و انه ابن سبیۃ». (۱) یعنی: مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است و او با شمشیر بیا می خیزد و مادرش بهترین کنیزان خواهد بود. هنگامی که «زید» فرزند امام سجاد بر ضد دستگاه پلید امویان قیام کرد، پیروان او ادعا کردند که او همان مهدی نجات بخش است، چرا که او از نسل حسین علیه السلام است و ثانیاً شهادت مندان قیام کرده و ثالثاً از سوی مادر، فرزند اسیر است. اما آنان از یاد بردند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در انبوه روایات در نوید از مهدی علیه السلام و ترسیم نشانه های او از جمله فرمود: «الائمة بعدی اثنا عشر، تسعة من صلب الحسین، تاسعهم قائمهم». (۲) یعنی: امامان پس از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل فرزندان حسین خواهند بود و نهمین آنان قائم آل محمد است. و جناب زید، نهمین امام از نسل پاک حسین علیه السلام نبود تا مهدی نجات بخش باشد. اما پیروان انقلابی زید، بخاطر جلب توجه توده ها و تسخیر عواطف و احساسات مذهبی و به انگیزه های نفسانی خویش، به این ادعای دروغین دست یازیدند. و هنگامی که زید به شهادت رسید و به دار آویخته شد یکی از شعرای اموی تبار ضمن اشعاری، آنان و ادعایشان را به باد تمسخر گرفت که: «صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة ولم نر مهديا علی الجذع یصلب» یعنی: قهرمان شما زید را بر شاخه نخل به دار آویختیم و هرگز ندیده بودیم که مهدی نجات بخش خود به چوبه دار آویخته شود. و بدینوسیله این عنصر کینه توز و بد زبان ناسزاگویی و شماتت، به زید شهید، به اصل اندیشه و عقیده به مهدی علیه السلام که ریشه قرآن و روایی دارد، اهانت روا داشت و اصل مهدویت را به باد تمسخر گرفت. و سرانجام مذهب «زیدی» بوجود آمد و از آن روزگار تاکنون به حیات خویش ادامه داد که پیروان آن بیشتر در «یمن» هستند و متأسفانه از مذهب شیعه و راه و رسم اهل بیت علیهم السلام جدا شده و در فقه و اصول و فروع و از مذاهب دیگری پیروی می کنند. زیدیها، متأسفانه در برابر امامان معصوم علیهم السلام مواضع ناستوده و ناپسندی دارند که بسیار شایسته است به اصل و نسب و اصالت خویش باز گردند و در مذهبشان به راه و رسم و مذهب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک جویند، به راه و رسم آسمانی و افتخار آفرین کسانی که خدا و پیامبرش

به همگان، فرمان پیروی از آنان را داده اند؛ به همان مذهبی که در آغاز راه بر آن بودند، به مذهب شیعه و امامان معصوم علیهم السلام. ۳- محمد بن عبدالله محض پس از گذشت سالها زید، فرزند امام سجاد علیه السلام، محمد، فرزند عبدالله که به «محمد بن عبدالله محض» معروف گردید، دیده به جهان گشود. او را نواده های حضرت مجتبی علیه السلام بود به همین جهت فرصت طلبان و عناصر زورپرست با استفاده از فرصت، او را مهدی نجات بخش لقب دادند و یک روایت ساختگی را که می گوید: «المهدی... و اسم ابیه اسم ابی...» یعنی: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است... آری! آنان این روایت ساختگی را بر او تطبیق کردند، با اینکه می دیدند این روایت با صدها روایت مسلم و قطعی مخالفت است که حضرت مهدی علیه السلام را، فرزند حضرت عسکری و دوازدهمین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و نهمین امام از نسل حسین علیه السلام معرفی می کند. (۳) اما فرصت طلبان با وانهادن همه روایات پیامبر صلی الله علیه و آله به این روایت ساختگی چنگ انداختند و آن را به «محمد بن عبدالله محض» تطبیق دادند و آنگاه او را «نفس زکیه» نامیدند و برخی از مردم نیز با او دست بیعت فشردند. خنده دار اینکه پدر او نیز با پسرش به عنوان بیعت با مهدی نجات بخش دست بیعت داد. و نیز کسانی که با او دست بیعت فشرد «منصور دوانیقی» بود که پس از تشکیل حکومت عباسی، بیعت خویش را نقض کرد و پایه های مهدویت محمد بن عبدالله نیز فرو ریخت.

گروه دوم

اینان کسانی بودند که به انگیزه های فریبکارانه و جاه طلبانه ادعای مهدویت نمودند و برای جلب عواطف و احساسات، تسخیر دلها و قلبها و بدست آوردن قدرت و عظمت به دروغ و دجالگری، خود را مهدی نجات بخش معرفی کردند. این گروه بسیاری از جمله آنان «مهدی عباسی» است، پدرش منصور دوانیقی ادعا کرد که پسرش مهدی عباسی، همان مهدی موعود است، با اینکه این عنصر فریبکار پیش از این ادعا، به محمد بن عبدالله محض، به عنوان مهدی نجات بخش دست بیعت فشرده بود و او را مهدی نجات بخش می دانست. راستی که رسوایی های فرصت طلبان و دنیاپرستان و فریب کاران را تماشا کن و بنگر که آنان چگونه با عقاید و اندیشه ها و مفاهیم مقدس، بر اساس هوای دل خویش و طبق شرایط و اوضاع، بازی می کردند! و هر چند گاهی یکی از آنان طبق هواها، کششها و تمایلات خویش با دستاویز ساختن این اصل عقیدتی و دینی، ظهور می کرد و به دروغ خود را مهدی نجات بخش عنوان می ساخت. شگفتا! از بی حیایی این گروه و گزافه گویی اینان که چگونه آشکارا در برابر خدا و خلق به این دروغ رسوا و فصاحت بار، دست می یازیدند با اینکه خود به خوبی می دانستند که ادعایشان دروغی رسوا بیش نیست، چرا که امام مهدی علیه السلام را که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام نوید آمدنش را دادند، دارای صفات ویژه و نشانه ها و علائم خاص و ویژگیهای مشخص و معین و معلومی است که هیچ دجال و دروغ پرداز نمی تواند آن روایات و آن ویژگیها را بر خود منطبق سازد و خود را بجای آن امام راستین جا بزند. مشهورترین ویژگیهای آن حضرت این است که: او در نقش اصلاحگری بی نظیر است که زمین را سرشار از عدل و داد می کند آن هم پس از آنکه از ظلم و بیداد لبریز گردد. اینک باید پرسید که: «آیا این دروغ پردازان توانستند چیزی از ستم و بیداد جهانی را که جامعه ها و تمدنها و کران تا کران گیتی را فرا گرفته است، از میان بردارند؟» و عجیب تر از این فریب کاران، آن ابلهانی بودند که ادعاهای پوچ و دروغین اینان را باور نمودند و به آنان و بافته های خرافیشان دل بستند با اینکه می دیدند که روایات رسیده از پیامبر و امامان نور علیهم السلام در این مورد، بر این فریب کاران هرگز تطبیق نمی کند. این بلاهت و آفت پذیری برخی، هر دلیلی داشته باشد، یک دلیل آن فقدان اندیشه و عقیده صحیح و فقر فرهنگی و دینی است که این آفت پذیران بدان گرفتار بوده، و از آن رنج می برند. و به همین دلیل هم با هر صدایی هم آوا می شوند و با هر بادی به راه می افتند.

گروه سوم

اینان، عناصری بودند که بر اساس نقشه استعمار و به اشاره استعمارگران، ادعای مهدویت نمودند. استعمار پلید برای درهم کوبیدن اسلام و فروپاشی جامعه بزرگ اسلامی و افشاندن بذر اختلاف و کینه توزی و جدایی، نقشه های خائنه بسیاری کشید تا به هدف خویش که: «اختلاف بیانداز و حکومت کن» بود، برسد و جهان اسلام را ببلعد و از جمله نقشه های جهنمی آن در این میدان، ساختن مرامها و مسلکهای رنگارنگ در میان مسلمانان و بازی به مفاهیم و ارزشهای مقدس و اعتقادات دینی آنان بود تا بدینوسیله بذریع ایمانی و سستی عقیده و تزلزل دلها و قلبها را در جامعه اسلامی، پدید آورد و از چیزهایی که از آن در این میدان، سوء استفاده کرد، اندیشه و عقیده به مهدی موعود بود که در این راه برخی عناصر را به دلخواه خویش تربیت کرد و پس از ساختن و آراستن ایشان به آنان دستور داد تا ادعای مهدویت کنند و آنان را با همه امکانات نیز در این راه یاری کرد که برای نمونه، تنها به یکی از این قماش مدعیان، دروغین، نظری می افکنیم. بنیان گذار بهائیت، علی محمد باب در سال ۱۸۳۴ میلادی، جاسوسی از روس به ایران آمد و به منظور مبارزه با اسلام و مسلمانان، نقشه پلید و شیطانی استعمارگران را نیز به همراه داشت و متأسفانه این عنصر خیانتکار توانست در سیاست آن روز ایران، نقش کینه توزانه و ویرانگری را، بازی کند. پس از مدتی به عراق آمد و با اینکه نامش «کنیاز دالگورکی» بود، خود را «شیخ عیسی لنگرانی» معرفی کرد و به لباس روحانیت در آمد و در درس «سید کاظم رشتی» که از علمای کربلا بود شرکت کرد و در همانجا با مردی نامش «علی محمد» و شاگرد سید رشتی بود و به مصرف حشیش عادت داشت ملاقات کرد و با شگردهای خاصی توانست با او طرح دوستی و رفاقت بریزد و اعتماد متقابل پدید آورد. در یکی از شبها که «علی محمد» طبق برنامه و عادت خویش مشغول حشیش کشیدن بود، جاسوس روسی با استفاده از فرصت او را مخاطب ساخت و با همه خضوع و احترام و تواضع به او گفت: «یا صاحب الزمان! ترحم علی! انت صاحب الزمان قطعاً!» یعنی: ای صاحب الزمان! به من محبت کن... تو بی هیچ تردیدی صاحب الزمانی. «علی محمد» با اینکه در اوج کیف و نشئه تخدیر حشیش بود و بخاطر آن تا حدودی مشاعر خویش را از دست داده بود باز هم خطاب جاسوس را رد کرد و کوشید تا این نسبت دروغین را نپذیرد و از خود دفاع کند، اما جاسوس روسی سخت اصرار کرد که: «نه! همین است که من می گویم.» و شیوه تکرار و تلقین را بکار گرفت و مرتب به او اصرار کرد که او حضرت مهدی علیه السلام است. هرگاه «علی محمد» به مصرف حشیش می پرداخت جاسوس روسی نیز فرصت را برای تلقین و تکرار آن دروغ رسوا، غنیمت می شمرد و سؤالهای ساده ای از او می کرد و او نیز جوابهای سست و آبکی سرهم می کرد و جاسوس بازیگر، شروع به تحسین و تشویق او می کرد و خود را در برابر پاسخهای آبکی و سست او شگفت زده و مسحور نشان می داد. روزی جاسوس نابکار، یک بطری عرق از بغداد برای «علی محمد» خرید و با شگردی خاص به او تقدیم کرد و هنگامی که آن را به او خوراند و مست شد، تلقین و اصرار خویش را به اوج رسانید که «علی محمد» همان امام مهدی است و از او تقاضا کرد گفتار صادقانه و خالصانه جاسوسان روسی را بپذیرد او نیز تصدیق کرد و پذیرفت که چنین است، اما از ترس، جرات اظهار آن را نداشت و بدان تصریح نمی کرد. در گام دوم، جاسوس او را به اظهار آن دروغ رسوا تشجیع کرد و وعده ثروت هنگفتی به او داد... سرانجام «علی محمد» از کربلا به «بصره» و از آنجا به «بوشهر» آمد و در آنجا بود که ادعا کرد که: نایب خاص امام مهدی علیه السلام است، اما جاسوس روسی به این اندازه رضایت نداد و به او اصرار ورزید که: «تو، خود امام عصر هستی، نه نایب خاص او.» جاسوس پس از ورود «علی محمد» به ایران، در کربلا بصورت گسترده ای پخش کرد که: «علی محمد، صاحب الزمان است و در بوشهر ظهور کرده است.» او مردم را بر اثر پخش این دروغ رسوا، دو دسته ساخت، بیشتر مردم بوشهر کسانی که «علی محمد» را عنصری حشیشی و شرابخوار، می شناختند به این شایعات که بوسیله جاسوسان استعمار مرتب دامن زده می شد می خندیدند اما برخی ساده لوحان و ابلهان ناآگاه نیز می گفتند: «نکند درست است...» و تصدیق می کردند. ادامه عملیات در تهران جاسوس روسی، پس از افشاندن بذر اختلاف و جنایت و انجام این شگردهای شیطانی، بعنوان سفیر روس به

تهران رفت و با قدرت و امکانات و میدان عمل آماده ای با بهره وری از فرصت، جدیتر از گذشته به ادامه عملیات ابلیسی خویش همت گماشت. در تهران از دوستان خویش، جاسوسان جدیدی تربیت کرد و با امکانات گسترده خویش، وجدان و عقیده آنان را خرید و آنان خود را در اختیار او و در گرو اشاره و دستور او قرار دادند که از جمله آنان «حسین علی»، معروف به «بها» و «میرزا یحیی» معروف به «صبح ازل» بودند که این دو برادر، نقش ویرانگری بر ضد اسلام و جامعه اسلامی و در اجرای نقشه این جاسوس پلید استعمار، داشتند. «علی محمد» دو ماه در بوشهر ماند و از آنجا راهی شیراز گردید و از روستایی که عبور کرد، خود را نایب خاص امام عصر علیه السلام جا زد اما هنگامی که به شیراز رسید، ادعا کرد که: صاحب الزمان است و برخی فرومایه هایی که به مبدا و معادی پایبند نیستند به دورش حلقه زدند. هنگامی که علمای شیراز از ورود آن شیطان رانده شده آگاه شدند برخی از افراد آگاه و مورد اعتماد خویش را برای تحقیق از واقعیت جریان، به محفل «علی محمد» فرستادند و آنان توانستند با اظهار مهر و تعظیم به او، اعتمادش را جلب کنند و پس از آن مراحل بود که «علی محمد» عقاید سخیف و خرافات و بافته های رسوای خویش را برای آنان آشکار ساخت و به صراحت خود را امام مهدی علیه السلام جا زد و آنان نیز بافته های آن عنصر منحرف و گمراه را به علمای شیراز انتقال دادند. اینجا بود که علمای شیراز بر ضد او بپا خاستند و بستگان و خاندانش نیز بر او شوریدند و او را از منزل بیرون راندند و او را دستگیر و به محکمه سپردند. پس از محاکمه ای سریع، او را به زندان و شلاق محکوم ساختند و پس از مدتی آزاد گردید و از شیراز به اصفهان رفت. جاسوس روس با ورود «علی محمد» به اصفهان نامه ای به استاندار آنجا نوشت و از او خواست که آن عنصر پلید را احترام نماید و امنیت او را تضمین کند، اما در همان روزها استاندار از دنیا رفت و امام ساختگی و دروغین، دستگیر و تحت نظر به تهران فرستاده شد. جاسوس روسی، به دوستان و همکارانش دستور داد که در میان مردم سروصدا و بلوا برانگیزند که: «هان ای مردم! چه نشسته اید که امام مهدی دستگیر شد...» حکومت وقت «علی محمد» را بوسیله ماموران خویش به قزوین گسیل داشت و از آنجا به «تبریز» و «ماکو»، فرستاد اما جاسوس روس و دوستانش به هیاهو و تاخت و تاز خویش ادامه دادند و خبر دستگیری «علی محمد» را در شهرها پخش کردند و برخی فرومایگانی را که جاسوس استعمار با ثروت و امکانات، آماده ساخته بودند با فریاد و هیاهو بر ضد حکومت وقت به شورش وادار کردند. سرانجام شاه «علی محمد» را احضار کرد و دستور محاکمه او را با حضور علما و فقها صادر کرد. دادگاه تشکیل شد و بحث و گفتگو در نهایت به توبه «علی محمد» بدست علما منجر شد و او از گناه خویش طلب مغفرت کرد. جاسوس روس، از روند کار هراسان شد و ترسید که نقشه شیطانی اش فاش گردد به همین جهت برای مخفی ساختن توطئه پلید روس، راه را برای نابودی امام دروغین هموار ساخت و برای کشته شدن او از هیچ کاری فروگذار نکرد. درست در همین روزها بود که شاه کشته شد و ناصرالدین شاه که به قدرت رسید دستور به دار آویخته شدن «علی محمد» را صادر کرد و او اعدام گردید. ادامه خیانت پس از اعدام شدن «علی محمد»، «حسین علی بها» و همکارانش چیزی نمانده بود که به کیفر جنایات خویش برسند، اما تلاش سفارت روس و کارمندان آن برای نجات آنها، کار خویش را کرد و آنان به دستور جاسوس روس و مساعدت همه جانبه سفارت روس به بغداد شتافتند و در آنجا بر اساس آموزشهای آن جاسوس، «حسین علی» مأموریت یافت که به نفع برادر خویش «یحیی» وارد عمل شود و ادعا کند که او همان کسی است که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و امکانات گسترده و ثروت هنگفتی نیز در اختیار او برای تعقیب این دروغ رسوا قرار داد و او نیز دعوت خویش را آغاز کرد و به نشر این مرام ساختگی پرداخت. در همان شرایط بود که حکومت «عثمانی» این گروه فاسد را از «بغداد» به «ترکیه» و از آنجا به «ادرنه» (۴) تبعید ساخت، اما آموزشهای این مسلک منحط همچنان در سفارت روس در تهران تنظیم و به «حسین علی بها» ارسال می گردید و او نیز آنها را در میان پیروان خویش، نشر و تبلیغ می کرد. سرانجام کار به اختلاف میان «حسین علی بها» و برادرش «یحیی» کشید. «یحیی» به «قبرس» رفت و در آنجا ازدواج کرد و خود را «صبح ازل» نامید. اما «حسین علی» و پیروانش از ترکیه به «عکا» در فلسطین تبعید شدند و تلاش ارتجاعی خویش را برای نشر این مرام استعماری و خرافی در ایران و فلسطین از

طریق بذل و بخششهای هنگفت ادامه دادند. «حسین علی» برای خویش، لقب «بها» را برگزید و به همین جهت است که پیروان او را «بهایی» می نامند، روشن است که مرام بهایی هیچ ربطی به اسلام و اصول و فروع آن ندارد و بهائیان نیز مسلمان نیستند و خود را پیرو دین دیگر بنام «بهائیت» می شمارند. به هر حال این حزب سیاسی که لباس دین را بر تن کرد در برخی از کشورهای اسلامی و غربی نفوذ کرد و آمریکا و روسیه هر دو در ترویج آن بر ضد اسلام و مسلمانان، هماهنگ شدند. به همین جهت است که در هر کشوری که آمریکا حضور و نفوذ بیشتری داشته باشد بهائیان بدانجا روی می آورند و هنگامی که نفوذ آمریکا در یکی از کشورهای اسلامی فروکش کرد و متزلزل گردید، مرام بهائیت نیز نفوذ خود را در آنجا از دست می دهد. این بود فشرده ای از تاریخ باب و مرام استعماری بهائیت که به مناسبت بحث از مدعیان دروغین ترسیم گردید، تاریخ آنان بسیار طولانی و لبریز از رسوایی ها و زشتیهایی است که عرق شرم و خجالت، چهره و پیشانی انسانیت را سرخ می کند.

شماری دیگر از این دروغ پردازان

برگرفته از آثار آیه الله سید محمد کاظم قزوینی * * * * * شمار دیگری از این مدعیان رسوا و دروغ پرداز هستند که نمی دانم از کدام یک از سه دسته باید به حساب آورد. برخی از آنان عبارتند از: ۱- «عبیدالله، مهدی بن محمد» از نوادگان امام صادق علیه السلام که بنیانگذار سلسله فاطمی در مصر و مغرب عربی بود. ۲- «محمد بن عبدالله بن تومرت علوی حسنی» که به «مهدی هرعی» معروف شد. او از مغرب عربی برخاست و دولت مهمی را در اوایل قرن ششم هجری پی ریخت و به هنگامه مرگ خود، طبق وصیت او، «عبدالمؤمن» جانشین او گردید. ۳- «عباس فاطمی» که در صده هفتم هجری در مغرب عربی پدیدار شد و به دروغ ادعای مهدویت کرد. ۴- «سید احمد» که در هند ظهور کرد و در سال ۱۲۴۳ هجری ادعای مهدویت نمود. ۵- «محمد بن علی بن محمد سنوسی» که در الجزائر و حدود سالهای ۱۲۱۱ هجری بدینا آمد و مذهبی دروغین تاسیس کرد و در «لیبی» سکونت گزید و پسرش نیز پس از او جانشین پدر شد. ۶- «غلام احمد قادیانی» در سال ۱۲۴۹ هجری در قادیان از شهرهای پنجاب پاکستان بدینا آمد و با همین ادعای دروغین، انبوهی را در پنجاب، کشمیر، بمبئی، شهرهای هند، برخی کشورهای عربی و... به دنبال خود کشید. ۷- «محمد احمد مهدی سودانی» که به دروغ و دجالگری خود را دوازدهمین امام نور معرفی کرد. او پیش از این ادعای دروغین و رسوا، مرتب به مردم ستمدیده سودان، بشارت آمدن حضرت مهدی علیه السلام را برای نجات آنان از فشار فقر و بیداد و مالیات سنگین دولت وقت می داد. بدینگونه نام حضرت مهدی علیه السلام را در نقاط حساس سرزبانها افکند و پس از آن هنگامی که از او پرسیدند: «پس امام مهدی علیه السلام کی خواهد آمد، نکند خودت باشی؟» پاسخ داد: «آری! من همان مهدی نجات بخش هستم!!» و آنگاه اندیشه های پوچ خویش را در میان مردم پراکند و خبر او به «خرطوم» و اطراف آن رسید و قبیله های صحرا گرد و گاوداران به امامت او ایمان آوردند. با انگلیسیها پیکار کرد و پیروز شد و پس از پیروزی بر اثر تب شدیدی به سال ۱۳۰۸ هجری مرد. این نظری گذرا بر شرح حال این مدعیان دروغین بود که ما به همین اندازه، بسنده کردیم. کسانی که مایلند می توانند برای آگاهی بیشتر به دو کتاب «مفتاح باب الابواب» و «طبقات المضلین» مراجعه نمایند. کوتاه سخن اینکه: ادعای مهدویت در روند تاریخ، دستاویز قدرت و وسیله شهرت و مقام برای فرصت طلبان گردید تا هرگاه خواستند در راه رسیدن به هدفهای جاه طلبانه شخصی و استعماری خویش، از آن بهره گیرند. اینان در پرتو این اندیشه و عقیده اصیل و ریشه دار و با سوء استفاده از آن، جنایات غیر قابل بخششی را مرتکب شدند چرا که با عقاید مردم بازی کردند و برای زنده ساختن باطل و نابودی حق و زشت جلوه دادن مذهب زیبا و افتخار آفرین تشیع و پراکنده ساختن پیروان خاندان وحی و رسالت، کمر بستند و راه را برای هر عنصر حق ستیز و دلقک و بدخواهی هموار کردند تا هر آنچه خواست بر ضد اسلام و تشیع بگویند و بنویسد. و علاوه بر این جنایات هولناک، انبوهی را گمراه و از راه راست منحرف ساختند و بسوی مسلک ها و مرام های ساختگی و خرافی سوق دادند. (۵)

ادعای مهدویت و آمدن آن حضرت چیست؟

پاسخ: به نظر نگارنده موضوع مدعیان مهدویت، و قول به آمدن مهدی (عج) و رفتنش بقدر مضحک است که اصلاً قابل بحث نیست و هیچگونه با قرآن و روایات اسلامی تطبیق نمی کند، چنانکه با خواندن این کتاب و مقایسه مطالب آن با وضع زمان، به آن پی می برید. تنها به این مطلب اشاره می کنیم که استعمارگران شرق و غرب برای اینکه ثروت بی حساب مشرق زمین را برای خود ببرند و چپاول کنند، و از طرفی حس مذهبی را در میان مردم این سرزمین ها، بسیار قوی دانستند با به وجود آمدن بابی گری و بهائی گری و قادیانی گری و... خواستند در صفوف مسلمانان اختلاف ایجاد کنند و تفرقه بیندازند و به هدف شوم خود برسند و در این راه گرچه نتیجه مطلوب نگرفتند، امام ضربه های بسیار وارد کردند، عرض خود را بردند، اما مسلمانان را در بعضی نقاط به زحمت انداختند، امید آنکه، مسلمانان با هوشیاری بیشتر که ماهیت استعمارگران و توطئه های آنها را بشناسند. و متوجه باشند که آنها از راه عقائد مذهبی مردم را فریب ندهند. [۱] **** [۱] بحث بیشتر در این باره در کتاب ارمغان استعمار (تالیف نگارنده) و در کتاب بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۷ به بعد آمده است.